| تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۸ |

رابطهٔ شخصیت با تجربه‌های شناختی در رویکرد شناختی و اندیشهٔ اسلامی با تأکید بر دیدگاه جورج کلی و علامه مصباح یزدی

ابوالقاسم بشیری*

استادیار گروه روان‌شناسی، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران.

A.bashiri13401340@gmail.com

چکیده

هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی ارتباط ویژگی‌های شخصیتی با تجربه‌های شناختی است و روش آن «بررسی تطبیقی» است. مرور پژوهش‌ها نشان می‌دهد وابستگی‌داشتن یا نداشتن به میدان، به‌عنوان دو ویژگی شخصیتی، موجب ادراک متفاوتی از اشیاء می‌شود؛ یعنی تفسیر افراد از محیط، در معنابخشیدن به رویدادهای محیطی به‌دلیل نظام سازه‌ای متفاوت گوناگون است. در اهداف و باورها نیز این تفاوت مشاهده می‌شود. همچنین یافته‌هایی که با بررسی تطبیقی به دست آمده، نشان می‌دهد بین دیدگاه جورج کلی و علامه مصباح دربارهٔ تجربهٔ شناختی تفاوت وجود دارد؛ کِلی و دیگر پدیدارشناسان «ذهن» را به‌عنوان فاعل شناسا «شرط عینی» شناخت می‌دانند و برای شناخت تنها هویت «پدیداری و فِنُومِنی» قائل هستند. حال آنکه در اندیشهٔ اسلامی، به‌ویژه علامه مصباح، دخالت «ذهن» در ادراک تنها در حد «شرط ذهنی» است؛ به‌گونه‌ای که بتوان آن شناخت را به فرد نسبت داد و این‌گونه نیست که «شناخت» تنها هویت فِنُومِنی داشته و با نُومِن و نفس‌الامر انطباق‌پذیر نباشد. در زمینهٔ «باورها» و «اهداف» نیز نقش «فاعل شناسا» تنها ارتباط فرد با گزارهٔ معرفتی را نشان می‌دهد و نقش انگیزشی دارد؛ بنابراین ویژگی‌های شخصیتی فاعل شناسا سبب نمی‌شود تجربه‌های شناختی تنها هویت پدیدارشناختی داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: شناخت، تجربه‌های شناختی، شخصیت، تفاوت‌های فردی، رویکرد شناختی و اندیشهٔ اسلامی.

* https://orcid.org/0000-0003-3022-4737

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

مقدمه

انســان در زندگی خود شاهد تجربه‌های گوناگونی است؛ یکی از انواع تجربه‌های مدنظر انسان‌ها، تجربهٔ شــناختی اســت؛ یعنی اینکه مردم چه چیزی را ادراک و به آن توجــه می‌کنند، رویدادهای زندگی‌شــان را چگونه تعبیر و تفسیر می‌کنند و اهداف، راهبردها و طرح‌های آنان برای نیل به آنچه می‌خواهند در آینده بدان دســت یابند، کدام است (لارسن و دیگران، ۲۰۰۵، ص ۴۱۳). با وجود اینکه انســان‌ها از دســتگاه‌های حسی و ادراکی یکســانی برخوردارند، اما در تجربه‌های شناختی خود با یکدیگر تفاوت دارند. این امر ســبب شده است پژوهشــگران و نظریه‌پردازان شخصیت با رویکردهای مختلف، در زمینهٔ تجربه‌های شــناختی و شخصیت به پژوهش بپردازند و نظریه‌های مختلفی را تدوین کنند، اما در این پژوهش بحث را تنها در چارچوب رویکرد شــناختی بررســی می‌کنیم. یکی از این نظریه‌های شناختی مبتنی بر این اندیشه است که مردم با بهره‌گیری از سازه‌های شخصی[1] در تعبیر و تفسیر احساساتشــان، تجربه‌های خود را می‌سازند. جورج کلی که مبدع این نظریه اســت، تأکید دارد بر اینکه هر فردی یک نظام ســازه‌ای دارد که این نظام ســازه‌ای، هم در محتوای ســازه‌ها با یکدیگر تفاوت دارند و هم در سازمان‌دهی سازه‌ها. هر فرد در نوع سازه‌هایی که به کار می‌برد، در تعداد ســازه‌هایی که در اختیار دارد، در پیچیدگی سازمان‌دهی نظام سازه‌ای خود و در پذیرابودن تغییرات در این نظام ســازه‌ای از دیگران متفاوت است (پروین و جان، ۱۳۸۶، ص ۳۳۹). براساس دیدگاه جورج کلی شخصیت افراد از همین نظام سازه‌ای متفاوت شکل گرفته است و دلیل بروز تفاوت در تجربه‌های شــناختی را شخصیت افراد می‌داند. البته تجربه‌های شناختی نیز بر شــخصیت تأثیر می‌گذارد؛ درواقع نوعی تعامل بین تجربه‌های شناختی و شخصیت افراد وجود دارد.

در همین راســتا، پژوهش‌هایی نیز دربارهٔ شــخصیت و ســبک ادراکی افراد انجام شده است. نتایج پژوهشــی دیگر دربارهٔ تفاوت‌های فردی در سبک ادراکی نشان می‌دهد، افراد وابسته به میدان نمی‌توانند اشــیاء را مســتقل از زمینه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، ببینند، اما افراد ناوابســته به میدان قادرند اشــیاء را مســتقل از زمینه‌ای که در آن قرار گرفتند، ببیننــد (ویتکین و دیگران، ۱۹۷۷، ص ۴۲۵). وابسته یا ناوابسته‌بودن حتی در روابط اجتماعی افراد تأثیرگذار است. در پژوهش ویتکین و دیگران معلوم شــد انتظار افراد وابسته به میدان معمولاً به اطلاعات اجتماعی متکی هستند و بارها نظر دیگران را جویا می‌شوند و معمولاً به ارتباط با دیگران تمایل نشان می‌دهند، اما افراد ناوابسته به

1. Personal Constructs

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

میدان خودمختاری بیشتری را نشان می‌دهند و تمایل کمتری برای ارتباط با دیگران دارند (همان).

پژوهش‌ها نشـــان می‌دهد، وابستگی‌داشتن و نداشـــتن به میدان درواقع نوعی تفاوت در ادراک است که می‌تواند در عملکردهای دیگر شخصیتی نیز تأثیر بگذارد (وریج، واندراستین و کوپلار، ۱۹۹۵، ص ۲۵). پژوهش مســیک (۱۹۹۴) در زمینهٔ وابســتگی یا ناوابســتگی به میدان نشـــان‌دهندهٔ این حقیقت اســت که نحوهٔ واکنش افراد بـــه موقعیت‌هایی که در آن محرک‌های حسی فراوان هستند متفاوت است. افراد ناوابسته به میدان بهتر می‌توانند بر یک تکلیف تمرکز کنند تا افراد وابسته به میدان (مسیک، ۱۹۹۴، ص ۱۳۶-۱۲۱).

اندیشـــمندان اســـلامی (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، حســـین‌زاده، ۱۳۸۵، عارفی، ۱۳۸۸) نیز در حوزهٔ معرفت‌شناســـی پژوهش‌هایی انجام داده‌اند مبنی بر اینکه نقش فرد به‌عنوان «فاعل شناســـا» در معرفت چیســـت. آیا ذهن به‌عنوان «فاعل شناســـا» مقوِّم شناخت اســـت یا تنها «شرط ذهنی» آن محســـوب می‌شود (عارف، ۱۳۸۸، ص ۲۵۱، حســـین‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۴۶-۴۵). همهٔ این پژوهش‌ها درصدد پاســـخ به این پرســـش هســـتند که آیا تفاوت در تجربه‌های شـــناختی ناشی از ویژگی‌های شـــخصیتی افراد است یا نه. بر همین اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی نحوهٔ تأثیرگذاری شخصیت بر تجربه‌های شناختی است. سؤال اصلی پژوهش این است که «شخصیت و تفاوت‌های فردی چه تأثیری در تجربه‌های شناختی دارد؟»

روش پژوهـــش: در این پژوهش بعد از یک بررســـی مروری بر پژوهش‌هـــای مربوط به حوزهٔ شخصیت و تجربه‌های شناختی، از روش «تحلیل تطبیقی» استفاده شد. مطالعات تطبیقی روشی برای مقایســـهٔ دو یا چند متغیر با هدف کشـــف مطلب جدیدی دربارهٔ متغیرهایی اســـت که با هم مقایســـه می‌شوند. این روش در بیشتر موارد برای مطالعات بین‌رشـــته‌ای استفاده می‌شود (جونز،[1] ۱۹۸۵، ص ۲۸). روش تحلیـــل تطبیقی یکی از اصلی‌ترین روش‌ها در حوزهٔ علوم انســـانی به‌ویژه روان‌شناسی، جامعه‌شناســـی تطبیقی و تاریخ است. در این مقاله بررسی تطبیقی بین روان‌شناسان پدیدارگرا و اندیشـــمندان اسلامی در قلمرو شناخت و شـــخصیت «فاعل شناسا» صورت گرفت و درنهایت مقایسه و تحلیلی از این دو دیدگاه ارائه شد.

مفهوم شـــناخت: واژهٔ «شـــناخت»[2] که مرادف با «معرفت» در زبان عربی بوده، به معنای علم و آگاهی اســـت؛ البته در زبان عربی بین علم و معرفت تمایز دقیقی وجود داشته و واژهٔ علم شمول بیشـــتری دارد. هر معرفتی علم است، ولی هر علمی معرفت نیست. واژهٔ معرفت جایی کاربرد دارد

1. Jones, C.
2. Cognitive

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

که معلوم و دانسته از غیر آن تمییز یافته باشد، اما در کاربرد علم این نکته ملحوظ نیست (مصطفوی، ۱۳۶۸). در هر صورت واژهٔ «معرفت» و «علم» که مرادف با شـــناخت است، کاربردهای مختلفی دارد:

- معرفت به مطلق آگاهی و ادراک، اعم از تصور و تصدیق، باواســـطه و بی‌واســـطه، ادراک جزئی از روی دلیل، ادراک مسبوق به جهل و... اطلاق می‌شود.
- علم نیز در علوم اســـلامی معانی و کاربردهای گوناگونی دارد که به برخی اشـــاره می‌شود: مطلـــق ادراک و آگاهی، اعم از حضوری و حصولی، مطلق علم حصولی، اعم از تصور و تصدیق، مطلق تصدیق اعم از یقینی و ظنی، صورت‌ها و مفاهیم ذهنی در مقابل تصدیقات (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۱، درس چهارم).

سرّ تعدد معانی اصطلاحی علم و معرفت این است که در هر دانشی به مناسبت، علم یا معرفت را به محدوده‌ای اختصاص داده‌اند و آن واژه‌ها را در آن محدوده به کار برده‌اند (حسین‌زاده، ۱۳۸۵، صص ۴۵-۴۴).

اما واژه «شـــناخت» را وقتی در روان‌شناســـی به کار می‌برند، اصطلاحی کلی است که نه‌تنها شـــامل آگاهی و فکرکردن، می‌شـــود، بلکه دربارهٔ اعمال ذهنی خاصی ماننـــد ادراک، توجه، تعبیر و تفســـیر، یادآوری، باورداشـــتن، قضاوت، تصمیم‌گیری و پیش‌بینی نیز به کار می‌رود. تمامی این رفتارهای ذهنی از پدیده‌ای حکایت دارند که به پردازش اطلاعات[1] موســـوم اســـت (همان تبدیل درون دادهای حســـی به بازنمایی‌هـــای ذهنی و دخل و تصرف در ایـــن بازنمایی‌ها) (پورافکاری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۵۰).

انسان‌ها در پردازش اطلاعات بسیار متفاوت عمل می‌کنند و این نشان‌دهنده حوزه‌ای از طبیعت انســـان است که روان‌شناسان شخصیت آن را به تفصیل بررسی کرده‌اند (لارسن و دیگران، ۲۰۰۵، ص ۴۲۱). مقولهٔ شـــناخت در روان‌شناسی به‌صورت فرایندی مطالعه می‌شـــود؛ برای مثال فرایند شناخت از محرک دور[2] شروع می‌شود، بعد از آن به‌ترتیب محرک نزدیک،[3] تبدیل نیرو،[4] پردازش،[5]

1. Information Processing
2. Distal Stimulus
3. Proximal Stimulus
4. Transduction
5. Neural Processing

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

و ادراک[1] سپس تشخیص[2] و عمل[3] (گلدشتاین، ۱۹۹۹، صص ۸-۳).

تجربه‌های شـــناختی: منظور از تجربه‌های شـــناختی، فعالیت‌های ذهنی است که دامنه‌ای از ادراک تا حل مســـئله را در بر می‌گیـــرد (رندی جی و دیوید ام، ۱۳۹۵، ص ۴۲۱). روان‌شناســـان شناختی، شخصیت تجربه‌های شناختی را در سه سطح ادراک، معنابخشیدن به رویدادها و اهداف هشیار یا همان معیارهایی که مردم برای ارزیابی خود و دیگران تعیین کرده، مطالعه می‌کنند.

مفهوم شـــخصیت: واژهٔ شـــخصیت که برابر نهاد Personality اســـت در حقیقت از ریشهٔ لاتین Persona گرفته شـــده که به معنای نقاب یا ماسکی اســـت که در یونان قدیم بازیگران تئاتر بر چهره می‌زدند. اگرچه شـــخصیت در زبان عامه و در عرف معانی مختلفی دارد، در روان‌شناسی به مجموعه ویژگی‌های جســـمی- روانی و رفتاری اطلاق می‌شـــود که فـــرد را از افراد دیگر متمایز می‌کند (راس[4]، ۱۳۸۶ به نقل از جمالفر، ص ۴۳). تعاریف متعددی از شخصیت ارائه شده است. آلپورت شـــخصیت را سازمان پویایی از سیستم‌های روان‌تنی فرد می‌داند که رفتارها و افکار خاص او را تعیین می‌کنند (آلپورت، ۱۹۳۷، ص ۲۱). پروین و جان شـــخصیت را بیان‌کنندهٔ دســـته‌ای از ویژگی‌های فرد یا افراد می‌دانند که الگوی ثابت رفتاری آن‌ها نشان می‌دهد (پروین و جان، ۱۳۸۶، ص ۳). مدی[5] می‌گوید شـــخصیت، مجموعه‌ای پایدار از ویژگی‌ها و گرایش‌هاست که مشابهت و تفاوت‌های رفتار روان‌شـــناختی افراد که تداوم زمانی دارد و ممکن است به‌دلیل فشارهای اجتماعی و زیست‌شـــناختی موقعیت‌ها و بی‌واسطه شناخته شـــوند یا به‌آسانی درک نشوند، مشخص می‌کند (بشـــیری و حیدری، ۱۳۹۶، ص ۳۶). از مجموع این تعاریف می‌توان نتیجه گرفت، «شـــخصیت مجموعه‌ای از صفات و ســـاز و کارهای روان‌شـــناختی در درون یک فرد که ســـازمان‌یافته و نسبتاً پایدارند و تعامل‌ها و ســـازگاری‌های او را با محیط درون روانی، فیزیکی و اجتماعی‌اش تحت تأثیر قرار می‌دهد» (لارسن و دیگران، ۲۰۰۵، ص ۲۱)، اما براساس نظر کلی، شخصیت هر فرد از نظام استنباطی (نظام ســـازه‌ای) او تشکیل شده است. بر همین اســـاس، هر انسان برای تفسیر جهان و پیش‌بینی رویدادها از این استنباط‌ها استفاده می‌کند (پروین و جان، ۱۳۸۶، صص ۳۳۹-۳۳۸).

1. Perception
2. Recognition
3. Action
4. Ross
5. Mady

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

سطوح شناخت

۱. **سطح اول شناخت، ادراک:** منظور از ادراک فرایند نظم‌دادن به اطلاعاتی است که اعضای حسی دریافت می‌کنند. در سطح ادراک شاید تصور بر این باشد که چون نظام حسی و ادراکی ما انسان‌ها شبیه به هم است، قاعدتاً آنچه ادراک می‌کنیم، بازنمای همان چیزی است که واقعاً وجود دارد؛ درنتیجه افراد مختلف از نظر ادراک محیط پیرامونی تفاوت چندانی با هم ندارند. حال آنکه این چنین نیست و چه بسا دو نفر از موقعیتی یکسان برداشت متفاوت داشته باشند. در اینجا این سؤال اساسی مطرح می‌شود که چرا افراد با وجود برخورداری از نظام ادراکی مشابه و موقعیت یکسان، برداشت‌های مختلف دارند؟ آیا این برداشت‌های متفاوت ناشی از ویژگی‌های شخصیتی نیست؟ (همان، ص ۴۱۲)

۲. **سطح دوم شناخت، تعبیر و تفسیر:** سطح دیگری از شناخت که روان‌شناسان شخصیت بدان علاقه‌مندند، تعبیر و تفسیر یا معنابخشیدن یا تبیین رویدادهای مختلف محیط پیرامون است. وقتی ما با رویدادی مواجه می‌شویم و از خود می‌پرسیم، یعنی چه یا این حادثه به چه دلیل رخ داد، درواقع درصدد تعبیر، تفسیر و معنابخشیدن به آن رویداد هستیم (همان، ص ۴۱۳).

۳. **سطح سوم شناخت، اهداف هشیار:** منظور اهداف یا همان معیارهایی است که مردم برای ارزیابی خود و دیگران تعیین می‌کنند. این معیارها می‌تواند تحت تأثیر فرهنگی که فرد در آن زندگی می‌کند یا باورها و اعتقادات خاص او باشد (لارسن و دیگران، ص ۴۱۵).

شخصیت و ادراک از دیدگاه روان‌شناسی

پیش از هر چیز توجه به این نکته لازم است که بعضی تصور کرده‌اند چون نظام‌های حسی و ادراکی ما انسان‌ها مانند هم است و چیزی که ادراک می‌کنیم، بازنمایی از همان چیزی است که واقعاً وجود دارد، افراد مختلف از نظر نحوهٔ ادراک از رویدادها تفاوتی با هم ندارند. حال آنکه شواهد تجربی خلاف این را نشان می‌دهد. شاید خود ما هم زیاد تجربه کرده باشیم که چند نفر در موقعیتی شاهد یک رویداد هستند، اما برداشت آن‌ها متفاوت است.

روان‌شناسان شناختی برای پاسخ به این پرسش که چرا مردم در برداشت از محیط خود، حتی در سطح ادراک متفاوت هستند، این نکته را مطرح می‌کنند که فرد ادراک‌کننده به‌عنوان فاعل شناسا در بازنمایی‌های ذهنی و ادراک نقش دارد و چون مردم هنگام نگاه‌کردن به یک صحنه با هم تفاوت دارند، این تفاوت برداشت به‌دلیل تفاوت‌های فردی در ادراک است. سپس برای اثبات ادعای خود

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

پژوهش‌هـــای تجربی نیز انجام داده‌اند که مؤید این ادعاســـت و در ادامه به برخی از آن‌ها اشـــاره می‌شود:

براســـاس پژوهشی درباره تفاوت‌های فردی در سبک ادراکی، این نتیجه به دست آمد که افراد در سبک ادراکی دو دسته‌اند؛ وابسته به میدان در مقابل ناوابسته به میدان.[1] افراد وابسته به میدان نمی‌توانند اشـــیاء را مستقل از زمینه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، ببینند، اما افراد ناوابسته به میدان می‌توانند اشیاء را مستقل از زمینه‌ای که در آن قرار گرفتند، ببینند (ویتکین و دیگران، ۱۹۷۷، صص ۲۱۱-۱۹۷).

وابستگی‌داشـــتن و نداشـــتن به میدان درواقع نوعی تفاوت در ادراک است که جنبهٔ شخصیتی دارد و می‌تواند در عملکردهای فرد از جمله تجربه‌های شـــناختی تأثیر بگذارد. پژوهش‌هایی که در دهه‌های اخیر دربارهٔ وابســـتگی یا ناوابستگی به میدان انجام شده نشان می‌دهد، نحوهٔ واکنش افراد به موقعیت‌هایی که در آن محرک‌های حســـی فراوان هستند، متفاوت است؛ افراد ناوابسته به میدان بهتر می‌توانند بر یک تکلیف تمرکز کنند تا افراد وابســـته به میدان (مسیک، ۱۹۹۴، ص ۱۳۶). در پژوهشی دیگر، واکنش صد افسر پلیس در موقعیت شبیه‌سازی‌شده پر از محرک‌های حسی بررسی شد و این مطلب به اثبات رسید که افسران ناوابسته به میدان توجه دقیق‌تری به جزئیات دارند، سر و صدا و فعالیت، کمتر تمرکز آن‌ها را از بین می‌برد و عملکرد کلی آن‌ها از افراد وابسته به میدان بهتر است (وریج، واندراستین و کوپلار، ۱۹۹۵، صص ۱۷۲۵-۱۷۱۴).

در پژوهش دیگر، افراد ناوابســـته به میدان، در تشخیص و رمزگشایی حالات چهره‌ای عملکرد بهتری نشـــان دادند (باستون و وود، ۱۹۹۷، صص ۳۶-۳۲). در بررسی دانش‌آموزان کلاس هشتم مشـــخص شد دانش‌آموزان ناوابســـته به میدان در اســـتفاده از آموزش‌های ابررسانه‌ای، از همتایان وابســـته به میدان خود موفق‌ترند؛ یعنی ســـریع‌تر به نکات نهفته در منابع رسانه‌ای یا درون دادهای حسی عمل می‌کنند (ولر و دیگران، ۱۹۹۵، صص ۴۶۱- ۴۵۱).

همچنیـــن نتایج پژوهش دیگری که دربارهٔ رابطهٔ وابســـتگی به میـــدان و توانایی «خواندن» یا رمزگشـــایی از حالات هیجانی چهرهٔ دیگران انجام شده است، نشان می‌دهد آزمودنی‌های ناوابسته به میدان، در مقایســـه با آزمودنی‌های وابسته به میدان در تفســـیر حالات چهره‌ای عملکرد بهتری داشتند (باستون و وود، ۱۹۹۷، صص ۳۶-۳۲).

علاوه بر پژوهش‌های تجربی، دیدگاه نظری برخی اندیشـــمندان و فلاســـفه نیز بر روان‌شناسی معاصر تأثیر گذاشـــت و مؤید این بود که ادراکات آدمی متأثر از طبیعت و شخصیت اوست. نیگل

1. Field Dependence Versus Field in Dependence

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

و ملکیان در پژوهش خود، بر این نکتهٔ معرفت‌شناختی تأکید می‌کند که ادراکات آدمیان به طبیعت و سرشـــت آن‌ها نیز وابسته است؛ مانند تصاویر اشیاء در آینهٔ مقعر یا محدب؛ پس همچنان که این تصاویر مرآتی هویتی دوســـویه دارند، ادراکات آدمیان نیز از دو کانال تغذیه می‌شـــوند. گویا نیگل می‌خواهـــد بگوید نوعی تفاعل ذهن و عین وجود دارد. برای اینکـــه تقریر نیگل از «تفاعل ذهن و عین» روشن شود، خلاصه‌ای از آن را در ادامه بیان کرده‌ایم.

«چنـــد و چون تصویری که در آینه میفتد در گرو دو چیز اســـت؛ یکی شـــیء که در برابر آینه اســـت و دیگری ســـاختار و کارکرد خود آینه. درواقع تصویر حاصل در آینه محصول کنش و واکنش شـــیء مقابل آینه و خود آینه است. اگر روی آینه را از شیء «الف» به‌سوی شـــیء «ب» بگردانیم، تصویر دگرگون می‌شود، اما اگر آینه را که در برابر شیء الف است و فی‌المثل آینه‌ای مسطح اســـت، برداریم و به‌جای آن، آینه‌ای دیگر که فی‌المثل محدب یا مقعر اســـت، بگذاریم، باز هم تصویر ســـیرت و ســـان دیگری می‌یابد و مهم‌تر اینکه هیچ‌یک از ایـــن تصاویر رجحانی بر تصویر دیگر ندارد و نمی‌تـــوان گفت یکی از آن‌ها تصویر صحیح و درست است و تصویر یا تصاویر دیگر غلط و نادرست است. انسان آن آینه اســـت و جهان هستی آن شـــیء که در برابر این آینه است و آگاهی و دانشی که انسان از جهان هســـتی می‌یابد، همان تصویری است که در آینه می‌افتد. انسان موجودی است کوچک در جهانی بزرگ که از آن فقط فهم و برداشـــتی بســـیار ناقص دارد و اینکه اشیاء و امور چگونه به نظر او می‌آیند هم به ماهیت و طبیعت جهان بســـتگی دارد و هم به هویت و طبع او. بر این وابســـتگی دوم تأکید باید کرد: ســـاخت و کارکرد بدنی - روحی انسان در کم و کیف علم و معرفت او به جهان هســـتی نقش و تأثیر دارد. هر نظر یا طرز تفکری متکی و مبتنی است بر خصایص سرشت آن فردی که صاحب آن نظر یا طرز تفکر است و ویژگی‌هـــای وضع و موقع او در جهان یا به عبارت دیگر، بر منش نوعی خاص او. بدین اعتبار، هر نظر یا طرز تفکری ذهنی (انفســـی = Subjective) یـــا درونی (Internal) اســـت. حال اگر مراد از نظر یا طرز تفکر عینی (آفاقی = Objective) یا بیرونی (= Ex-ternal) نظر یا طرز تفکری باشـــد و هیچ‌گونه بستگی‌ای به هویت و طبع صاحب آن نظر یا طرز تفکر او نداشته باشـــد، باید گفت که چنین مفهومی مصداق ندارد و چنین بشری خدا هم نیافرید» (نیگل و ملکیان، ۱۳۷۵، صص ۶۵ - ۶۲).

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

کانت[1] در دستگاه فلسفی خود شناخت انسان از جهان را محدود می‌دانست. او جهان را به دو قلمرو تقسیم می‌کرد؛ جهان پدیداری[2] اشیاء، یعنی هنگامی که آن‌ها را با احساس خودمان تجربه می‌کنیم و دوم، جهان فراحسی که در آن اشیای واقعی فی‌نفسه یا نومن‌ها وجود دارند. از نظر کانت هرگز نمی‌توان واقعیت فراحسی را مستقیم یا به‌طور کامل شناخت، اما می‌توان به‌واسطه تجربهٔ حسی شهودهایی از آن داشته باشیم. بدین‌ترتیب او استنباطی ذهن‌گرایانه[3] از شناخت داشت و شناخت در دیدگاه او امری محقَق درون فرد و مرتبط با واقعیت، بدون درک کامل آن قلمداد می‌شد (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۵۲۳)؛ به عبارت دیگر کانت در دستگاه فلسفی خود «ادراک» را برآیندی از تفاعل ذهن و عین می‌داند؛ به این معنا که مواد خام از خارج می‌آید و سپس با کاری که ذهن روی آن انجام می‌دهد، محصولی تولید می‌شود که عیناً همان چیزی نخواهد بود که ذهن از خارج گرفته است. «ادراک» در دستگاه فلسفی کانت هویت «فِنُومِنی»[4] و پدیداری دارد که عیناً با «نُومِن»[5] و نفس‌الامر مطابقت ندارد (عارفی، ۱۳۸۸، ص ۴۴۲). با این حساب ادراک هر فردی الزاماً مطابق با واقع نیست و روان‌شناسانی که تحت تأثیر دستگاه فلسفی کانت قرار گرفتند، برای ادراک هویت فِنُومِنی قائل هستند.

شخصیت و ادراک در اندیشهٔ اسلامی: مجموعهٔ این پژوهش‌های تجربی و دیدگاه‌های نظری نشان می‌دهد، نوعی ارتباط و تعامل میان ذهن ادراک‌کننده و شیء خارجی وجود دارد که از آن به «تفاعل ذهن و عین» تعبیر می‌شود (همان). در ادبیات روان‌شناختی از این تفاعل این‌گونه تعبیر می‌کنند که «ادراکات انسان متأثر از تفاوت‌های فردی و ویژگی‌های شخصیتی اوست». درواقع سهمی برای ذهن در فرایند ادراک قائل هستند؛ البته این سهم‌گذاری ذهن در فرایند ادراک منشأ مناقشه و سؤال دیگری می‌شود مبنی بر اینکه «آیا برداشت‌های متفاوت موجب نمی‌شود واقع‌نمایی شناخت دچار آسیب شود؟» به بیان فلسفی مناقشه‌کننده به ما می‌گوید شما آنگاه می‌توانید «معرفت» داشته باشید که ثابت کنید ذهن در پدیدهٔ ادراک، شأن افزایشی یا کاهشی ندارد. روشن است این سؤال جنبهٔ معرفت‌شناسانه دارد و در حوزهٔ معرفت‌شناسی فلسفی پاسخ آن را باید جست‌وجو کرد. در اینجا تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که منشأ سؤال و شبهه این است

1. Kant
2. Phenomenal
3. Subjective
4. Phenomenal
5. Noumenon

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

که برخی پنداشـــته‌اند «ارزش معرفت» تنها در آنجا تأمین می‌شـــود که ما ثابت کنیم، ذهن کاملاً به‌صورت منفعل عمل کرده و از خود در ترازوی معرفت، چیزی نیفزوده اســـت؛ حال آنکه پیدایش معرفت هرگونه باشد، ضربه‌ای به ارزش معرفتی آن نمی‌زند و اصلاً این دو مسئله ربطی به هم ندارد (عارفی، ۱۳۸۸، صص ۵۱۳-۵۰۲). همچنین در جای خود ثابت شـــده اســـت که دخالت ذهن به‌عنوان فاعل شناســـا در ادراک (شناخت) در حد «شرط ذهنی» است، نه شرط عینی؛ یعنی نقش آن به‌حدی است که تنها بتوان آن شناخت را به فرد نسبت داد.

شخصیت و تفسیر رویدادها از دیدگاه روان‌شناسی

در فرایند شـــناخت بعد از نظم‌دادن به اطلاعاتی که اعضای حســـی دریافـــت کرده‌اند، مرحلهٔ دوم شـــناخت، یعنی تعبیر و تفسیر یا معنابخشیدن به رویدادها آغاز می‌شود. سطح دوم شناخت از این جهت مدنظر روان‌شناسان قرار گرفته است که به ابعاد مختلف شخصیت پی می‌برند. معمولاً همهٔ مـــا در زندگی روزمره با رویدادهای گوناگون مواجه می‌شـــویم. برخی از ایـــن رویدادها به‌گونه‌ای اســـت که از خود می‌پرسیم «چه شـــد این اتفاق رخ داد و نتیجهٔ آن به کجا منتهی می‌شود»؛ برای مثال هنگام رانندگی متوجه می‌شـــوید آمپر آب ماشین خیلی بالا رفته است؛ در این صورت از خود می‌پرســـید من که هنوز راه زیادی نرفته‌ام، پس چرا ماشین این‌قدر داغ کرده؟ چرا این‌طور شد؟ در چنین مواقعی افراد بدون مقدمه و به‌ســـرعت به تحلیل و تفســـیر رویداد می‌پردازند و ممکن است دلیل داغ‌کردن ماشین را به خودشان نسبت دهند؛ برای مثال می‌گویند خیلی با دنده سنگین حرکت کردم یا آب رادیاتور کم بوده یا قبل از روشن‌کردن ماشین باید وضعیت آب ماشین را کنترل می‌کردم و این غفلت من بوده که سبب داغ‌کردن ماشین شده است. این امکان نیز وجود دارد که علت واقعه را به عوامل بیرونی نســـبت دهید؛ برای مثال بگویید مشـــکل از جاده است، جاده ناهموار است و شیب‌های تندی دارد و برخی از شیب‌های آن به سمت بالا خیلی تند بود، چاره‌ای نبود باید با دنده سنگین می‌رفتم، به ماشین فشار آمد یا ترافیک سنگین بود و ماشین داغ کرد.

روان‌شـــناس شخصیت که در حوزهٔ شـــناخت نظریه‌پردازی کرده اســـت، هر دوی این تعبیر و تفسیرها را بررســـی می‌کند؛ زیرا این تعبیر و تفسیرها متأثر از نظام سازه‌ای افراد است و شخصیت هر فرد نیز از این نظام ســـازه‌ای تشکیل شده است. افراد برای تفســـیر جهان و پیش‌بینی رویدادها از این ســـازه‌ها[1] اســـتفاده می‌کنند. افراد هم در محتوای ســـازه‌ها از یکدیگر متفاوت هستند و هم

1. Constructs

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

در ســـازمان‌دهی نظام سازه‌ای خویش، یعنی هر فرد در نوع ســـازه‌هایی که به کار می‌برد، در تعداد ســـازه‌هایی که در اختیار دارد، در پیچیدگی سازمان‌دهی نظام سازه‌ای خود و در پذیرابودن تغییرات در این نظام سازه‌ای از دیگران متفاوت است (پروین و جان، ۱۳۸۶، صص ۷۰۴- ۶۸۹)؛ از این‌رو طبیعی است در تعبیر، تفسیر و معنادهی به رویدادهای محیط پیرامونی متفاوت از دیگران باشد.

جورج کلی[1] معتقد بود هرکس تعداد معدودی سازهٔ اصلی دارد که معمولاً از آن‌ها برای تعبیر و تفسیر یا معنابخشیدن به رویدادهای اطراف خود، به‌ویژه رویدادهای اجتماعی استفاده می‌کند. از آنجا که نظام ســـازه‌ای هیچ دو نفری مانند هم نیست، هرکسی تعبیر و تفسیر خاص و منحصربه‌فرد خود را از محیط اطرافش دارد. از نظر کلی، شـــخصیت در تفاوت‌هایی خلاصه می‌شود که در شیوهٔ تعبیر و تفســـیر افراد از محیط پیرامون و به‌ویژه رویدادهای اجتماعی به چشـــم می‌خورد؛ بنابراین تفاوت در تعبیر و تفســـیر رویدادها، نتیجهٔ تفاوت در نظام ســـازه‌ای اســـت که افراد از آن اســـتفاده می‌کنند (لارسن و دیگران، ۲۰۰۵، ص ۴۱۳).

شـــخصیت و معنابخشـــیدن به رویدادها در اندیشهٔ اسلامی: روان‌شناســـان شناختی از جمله جورج کلی و انســـان‌گراها متأثر از جریان فکری «پسامدرنیســـم»[2] هســـتند. این جریان فکری در این باور ریشـــه دارد که «واقعیت» ســـاختنی است و هر فرد و بی‌شک هر فرهنگی، برداشت خاص و منحصربه‌فـــرد خود را از واقعیت دارد و همهٔ برداشـــت‌های موجود از واقعیت هم‌تراز هســـتند و نمی‌تـــوان هیچ‌یک را بر دیگری ارجحیت داد (گرگن، ۱۹۹۲، صص ۳۱- ۱۷). تأکید کلِی بر اینکه سازه‌های شخصی هر فرد در شکل‌گیری روان‌شـــناختی واقعی او نقش دارد، وی را در میان پیروان سُنت پسامدرنیسم قرار می‌دهد (راسکین[3]، ۲۰۰۱ به نقل از لارسن و دیگران، ۲۰۰۵، ص ۴۳۱).

این دیدگاه کلِی و سایر روان‌شناسان پدیدارشناس (انسان‌گراها) این سخن پروتاگوراس[4] (۴۸۵ - ۴۱۱ ق.م) را به یاد می‌آورد که می‌گفت «انسان مقیاس همه‌چیز است» (مینار، ۱۳۷۰، صص ۱۰۲ – ۹۸؛ فولیکه، ۱۳۶۶، ص ۱۱۲) و سخن او این بود که «اشیاء آن‌گونه که به نظر من می‌آیند، برای من همان گونه‌اند و آن‌طور که به نظر تو می‌آیند، برای تو همان‌طور».[5] درواقع روان‌شناســـی معاصر

1. George Kelly
2. Postmodernism
3. Raskin
4. Protagoras.
5 . W, K. C, Guthrie, The Sophists, Cambridge: Cambridge University Press, (1988), Pp. 262 – 268. Protagotas Says: What A Man To Be True Is True For Him, So Also What He Belives To Be Good Is Good For Him, So Long As He Belives It. Ibid, P 268.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

به‌ویژه رویکرد شناختی و انسان‌گرایی از دهۀ ۱۹۵۰، به لحاظ معرفت‌شناسی متأثر از جریان فکری پست‌مدرنیسم هستند و شـــناخت جهان خارج را آن‌گونه که وجود دارد، غیرممکن می‌دانند. آن‌ها معتقدند ادراک و تعبیر و تفســـیر جهان در افراد مختلـــف و حتی در یک فرد در بافت‌های مختلف متفاوت اســـت. در این رویکرد، شناخت رفتار انسان نیز تنها در چارچوب آنچه خودش اظهار و بر زبان جاری می‌کند، فهمیده می‌شـــود و راه دیگری برای دستیابی به واقعیت‌های مربوط به او وجود ندارد؛ از این‌رو هدف پدیدارگرایان این است که تجربۀ درونی و این مقوله را بررسی کنند که جهان چگونه بر افراد نمودار می‌شود (هال و همکاران، ۲۰۰۸، ص ۱۷۶).

براســـاس مبنایی که پدیدارگرایان برای شناخت رفتار و ســـایر پدیده‌های جهان مطرح کردند، رفتار هر فرد در چارچوب آنچه خود فرد اظهار می‌کند و بر زبان جاری می‌کند، فهمیده می‌شـــود و راه دیگری برای دســـتیابی به واقعیت‌های مربوط به او وجود ندارد. این مبنا با مبانی انسان‌شناختی و معرفت‌شـــناختی برگرفته از منابع دینی انطباق ندارد؛ زیرا از منظر اسلام، تردیدی وجود ندارد که درون‌نگری و خودگزارشـــی همواره یکی از راه‌هایی است که فرد می‌تواند واقعیت‌های درونی خود را بیابد، اما راه انحصاری در ارتباط با کشـــف واقعیت‌ها دربارۀ انسان نیست. همچنین بر همۀ افراد انسان قواعد عامی حاکم است که همه در آن مشترک هستند، چه فرد به آن توجه داشته باشد یا اینکه با درون‌نگری آن را بیابد یا نه (ق: ۱۶). از ســـوی دیگر انسان به‌دلیل داشتن اهداف خاصی می‌تواند خلاف آنچه تجربه درونـــی‌اش اقتضا می‌کند، اظهار کند (آل عمـــران: ۱۵۴). همچنین حتی اگر فردی بخواهد به تمام معنا هر آنچه را تجربه می‌کند، گزارش کند، بخشـــی از ابعاد تجربه‌ای انسان به‌صـــورت ناخودآگاه رخ می‌دهد که معمولاً نمی‌تواند بـــه آن بصیرت پیدا کند (نارویی و دیگران، صص ۵۲-۵۱).

بنابراین اینکه گفته می‌شود ذهن انسان در معنابخشیدن به رویدادهای محیط پیرامونی مشارکت دارد؛ به این معنا نیست که واقعیت، ساختنی است و همۀ برداشت‌های موجود از واقعیت هم‌ترازند و نمی‌توان هیچ‌یک را بر دیگری ترجیح داد؛ به عبارت دیگر این‌گونه نیســـت که «شـــناخت» تنها هویت فِنُومِنی و پدیداری داشـــته باشـــد و نتوان آن را با نُومِن و نفس‌الامـــر انطباق داد. این مطلب در جای خود، رئالیســـم در معرفت به اثبات رسیده اســـت؛ یعنی مطابقت صور ذهنی با خارج که بحثی کاملاً معرفت‌شناسانه است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۹، صص ۲۵۶ -۱۴۵؛ حسین زاده، ۱۳۸۵، صص ۳۷۰ -۳۳۵).

شخصیت و اهداف هشیار و باورها از دیدگاه روان‌شناسی

شـــخصیت علاوه بر ادراک و تعبیر و تفسیر رویدادها، با اهداف و باورهای فرد که سطح دیگری از

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

شناخت هستند، ارتباط دارد. افراد در این سطح از شناخت به باورهایی دست می‌یابند و به‌دنبال آن اهدافی را در زندگی ترسیم می‌کنند که برای دستیابی به آن‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند. در این سطح، اهداف شخصی و چگونگی ارتباط آن با شخصیت بررسی می‌شود. افراد در اهداف خود با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت‌ها بخشی از شخصیت آن‌ها و نمودی از ویژگی‌های شخصیتی‌شان به شمار می‌آید. روان‌شناسان برای اشاره به این اهداف از اصطلاحاتی مانند تکالیف زندگی[1]، تلاش‌های شخصی،[2]، علائق جاری[3] و برنامه‌های شخصی استفاده کرده‌اند. همهٔ این اصطلاحات چیزهایی را مدنظر قرار می‌دهند که به «باور»[4] مردم ارتباط دارد و برای رسیدن به هدف ارزش پیگیری دارند (لارسن و دیگران، ۲۰۰۵).

نکتهٔ مهم این است که شخصیت با شیوهٔ افراد در انتخاب برنامه‌ها و اهداف زندگی‌شان ارتباط دارد. اگر کسی بداند شخصی واقعاً چه می‌خواهد، احتمالاً شناخت نسبتاً کاملی از او دارد. اهداف هر فرد معرف شخصیت او هستند. همچنین راهبردهایی که در پیگیری این اهداف به کار می‌برد، جنبه‌های فعال شخصیت او در زندگی روزمره را نشان می‌دهند. با تحلیل برنامه‌های شخصی و اهداف زندگی تا حدود زیادی می‌توان به جنبه‌های مختلف شخصیت افراد پی برد (همان، صص ۲۳۹ -۲۳۸)؛ به عبارت دیگر شخصیت هر فردی در برنامه‌های شخصی و اهداف زندگی او نمود می‌یابد.

شخصیت و اهداف و باورها از دیدگاه اندیشهٔ اسلامی: روان‌شناسان «اهداف و باورها» را در سطح سوم شناخت قرار می‌دهند و اظهار می‌کنند که فرد در فرایند شناخت به باورهایی دست می‌یابد و براساس آن‌ها اهدافی برای خود ترسیم می‌کند، سپس درصدد دستیابی به آن اهداف، اقداماتی صورت می‌دهد. در این بخش با این پرسش‌ها مواجه می‌شویم که منظور از «باور» چیست؟ آیا «باور» از مقوّمات معرفت و شناخت محسوب می‌شود؟ چگونه این «باورها» «اهداف» را تعیین می‌کنند؟ باورها و اهداف چه ارتباطی با شخصیت دارند؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، نخست باید بحثی معرفت‌شناختی دربارهٔ ماهیت «باور» مطرح کرده و سپس ارتباط آن با اهداف و شخصیت را بررسی کرد. باور[5] یا اعتقاد یکی از مؤلفه‌های مهم معرفت است؛ بدین‌معنا که باور شرط ذهنی یا سوبژکتیو[6] معرفت تلقی می‌شود، در مقابل صدق که

1. Life Tasks
2. Personal Strivings
3. Current Concerns
4. Belief
5. Belief
6. Subjective

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

شرط عینی و اوبژکتیو[1] معرفت اســت؛ بنابراین باور نقش ویژه‌ای در ساختار معرفت دارد و به‌دلیل ابعاد مختلف، در دانش‌های متعددی طرح می‌شود. باور از این نظر که یکی از حالت‌های نفسانی انسان اســت، در روان‌شناســی مدنظر و بحث قرار می‌گیرد.[2] همچنین از این منظر که «آیا عملی اختیاری اســت یا غیر اختیاری؟» یا «ماهیت باور چیست؟» از مباحث وجود شناختی باور است که در علم‌النفس فلســفی طرح می‌شود و از حیث ارتباطی که با گزاره معرفتی دارد، یا اینکه آیا باور جزء ســاختار اصلی و از مقوّمات معرفت به حساب می‌آید یا نه، بحثی معرفت‌شناسانه است و در معرفت‌شناسی باید دربارهٔ آن بحث کرد.

به لحاظ معرفت‌شناختی باور فاعلی شناساست که ارتباط فرد را با گزارهٔ معرفتی نشان می‌دهد،[3] اما آیا این ارتباط به این معناســت که «باور» درحقیقت و ساختار معرفت دخیل است و از مقوّمات آن به حســاب می‌آید یا اینکه پاسخ منفی است و مقوّم معرفت تنها مطابقت با واقع است (صدق)، اعم از اینکه کســی به آن باور داشــته باشــد یا نه؟ در اینجا رویکردهای مختلفی وجود دارد؛ یک رویکرد قائل به این اســت که باور از مقوّمات معرفت و جزء ســاختار اصلی آن به حساب می‌آید. روان‌شناســان پدیدارگرا از جمله جورج کلی که متأثر از جریان فکری پست‌مدرنیســم به شــمار می‌آیند، طرفدار این رویکرد هســتند؛ درنتیجه شــناخت این جهان را امری غیرممکن می‌دانند؛ به عبارت دیگر، برای «شــناخت» تنها هویت فِنُومِنی و پدیداری قائل هســتند و نُومِن و نفس‌الامر را شناخت‌ناپذیر می‌دانند.

رویکرد دیگر این اســت که باور نقشــی در حقیقت و ســاختار معرفت ندارد. قِوام معرفت به صدق، یعنی مطابقت با واقع اســت، اعم از اینکه کسی به آن باور داشته باشد یا نه (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، صص ۲۴۱-۲۳۳). قائلان به این رویکرد معتقدند اشتباهی که در اینجا رخ داده، این است که معمولاً یک عنصر و مؤلفهٔ روان‌شــناختی در مبحث معرفت‌شناختی و دیگر دانش‌های همگن دخالت داده شــده است؛ درحالی‌که باورداشتن یا نداشتن، دخالتی در حقیقت معرفت ندارد و تنها باور «شــرط ذهنی» معرفت است؛ یعنی ارتباط گزاره را با مُدْرِک مدنظر قرار می‌دهد. از این منظر، اگرچه می‌توان باور را مؤلفه‌ای دخیل در معرفت دانســت و از بُعد معرفت‌شناســی دربارهٔ آن بحث

1. Objective

۲. مباحثی از قبیل ســاز و کار دســتیابی به باور، تفاوت ســاختاری میان باور که حالتی معرفت بخش است با دیگر حالات ذهنی، مانند بیم، امید، اضطراب و شــادی که معرفت‌بخش نیستند، در روان‌شناسی باور و دانش‌های مشابه با آن مطرح می‌شوند.

۳. زیرا در هر گزاره‌ای دو ارتباط مطرح است: ارتباط گزاره با واقع و ارتباط گزاره با مدرک و شناسنده.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

کرد، باید توجه داشـــت که باور مؤلفه‌ای خارج از ساختار معرفت است و از مقومات آن به حساب نمی‌آید (حســـین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۹۲). البته اگر بخواهیم از باور به‌عنوان ســـوبژه و شـــرط ذهنی معرفت نیز صرف‌نظر کنیم، انتساب معرفت به اشخاص صحیح نیست و نمی‌توان ادعا کرد که برای مثال من به گزارهٔ «الف» معرفت دارم. بدین ترتیب در صورتی می‌توان دربارهٔ گزاره‌ای ادعای معرفت کرد که علاوه بر موجّه و صادق‌بودن، به آن گزاره باور و اعتقاد نیز داشته باشیم (همان، ص ۹۳).

اشـــتباه جریان فکری پست‌مدرنیســـم و به‌تبع آن روان‌شناســـان پدیدارگرا، یعنی جورج کلی و انســـان‌گراها این است که پنداشته‌اند باور، شـــرط عینی معرفت است؛ یعنی از مقوِّمات و حقیقت آن محسوب می‌شـــود. سپس نتیجه گرفته‌اند واقعیت آن‌گونه که نشـــان می‌دهد، شناختنی نیست، بلکه ســـاختنی اســـت و هر فرد و بی‌شک هر فرهنگی، برداشـــت خاص و منحصربه‌فرد خود را از واقعیت دارد و همهٔ برداشت‌های موجود از واقعیت هم‌تراز هستند و نمی‌توان هیچ‌یک را بر دیگری ارجحیت داد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر درصدد تبیین رابطهٔ شـــخصیت با تجربه‌های شناختی در سطوح مختلف شناخت بود. بر همین اساس، پرسش اصلی پژوهشگر این بود که شخصیت و تفاوت‌های فردی چه تأثیری در تجربه‌های شناختی دارند؟ برای یافتن پاسخ ابتدا باید دیدگاه‌های روان‌شناسانی بررسی می‌شد که در حوزهٔ شـــناخت و شخصیت نظریه‌پردازی کرده‌اند. در این حوزه، پژوهش‌های بسیاری انجام شـــده است. یافته‌ها نشان می‌دهد روان‌شناسان متأثر از دو جریان فکری مدرنیسم و پست‌مدرنیسم هســـتند. رفتارگراها نیز از جریان فکری مدرنیســـم تأثیر می‌پذیرند که معتقدنـــد واقعیت را تنها از طریق تجربه می‌توان شناخت و فاعل شناسا هیچ نقشی در شناخت واقعیت ندارد. براساس دیدگاه روان‌شناســـان رفتارگرا رابطه‌ای میان شخصیت و تجربه‌های شناختی وجود ندارد، اما روان‌شناسان شناختی و پدیدارگرایان از جمله جورج کِلی، تحت تأثیر جریان فکری پست‌مدرنیسم قرار گرفته‌اند. به اعتقاد کِلی، واقعیت مقوله‌ای ساختنی است و شناخت این مقوله آن‌گونه که نشان می‌دهد، امری ناممکن اســـت؛ به تعبیر دیگر کلی برای «شـــناخت» تنها هویت فِنُومِنی و پدیداری قائل اســـت و نُومِن و نفس‌الامر را ناشناختنی می‌داند. روان‌شناسان پدیدارگرا نیز معتقدند، واقعیت امری ساختنی است؛ یعنی برداشتی ذهن‌گرایانه از شـــناخت دارند؛ درنتیجه همهٔ برداشت‌ها و تفسیرها را هم‌تراز می‌دانند و هیچ رجحانی برای هیچ‌کدام قائل نیســـتند؛ برای نمونه، پاسخ جورج کلی به این پرسش که «چرا انسان‌ها با وجود اینکه از دستگاه‌های حسی و ادراکی یکسانی برخوردارند، در تجربه‌های

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

شـــناختی خود با یکدیگر تفاوت دارند؟» این اســـت که تفاوت در تجربه‌های شـــناختی ناشی از تفاوت‌های فردی و ویژگی‌های شـــخصیتی اســـت؛ یعنی فرد ادراک‌کننده به‌عنوان فاعل شناسا در بازنمایی‌هـــای ذهنی و ادراک نقش دارد و این تفاوت برداشـــت به‌دلیل تفاوت‌های فردی در ادراک اســـت. همچنین باور را به‌منزلهٔ فاعل شناسا در حقیقت و ساختار معرفت دخیل می‌دانند و آن را از مقوّمات معرفت و جزء ســـاختار اصلی آن به شمار می‌آورند؛ بنابراین پاسخ روان‌شناسان پدیدارگرا به‌ویژه جورج کِلی به پرســـش اصلی پژوهش این اســـت که تفاوت در تجربه‌های شناختی ناشی از تفاوت‌های فردی، یعنی شخصیت افراد است.

فاعل شناســـا نقش مقومیّت در شـــناخت دارد درنتیجه برداشـــت افراد از یک واقعیت متفاوت اســـت. درواقع کِلی این مطلب را پذیرفته اســـت که شـــخصیت و تفاوت‌های فردی در تجربه‌های شـــناختی تأثیر دارد، اما تبیینی که از این رابطه ارائه می‌کند، با تبیین اندیشـــمندان اسلامی، به‌ویژه علامه مصباح متفاوت اســـت. اندیشمندان اســـلامی ضمن پذیرفتن تأثیر فاعل شناسا در شناخت واقعیت و اینکه انســـان در شـــناخت واقعیت منفعل نیســـت، بـــرای معرفت تنها هویـــت فِنُومنی (پدیداری) قائل نیســـتند، بلکه نُومِن (واقعیت) و نفس‌الامر را قابل شناخت می‌دانند و برای فاعل شناســـا در شـــناخت واقعیت نقش قائل هســـتند، اما این نقش را تنها در حد شـــرط ذهنی معرفت می‌دانند؛ به‌گونه‌ای که بتوان شناخت را به او نسبت داد؛ بنابراین، باورداشتن یا نداشتن فاعل شناسا، دخالتی در حقیقت معرفت ندارد و از مقوّمات اصلی آن محسوب نمی‌شود. حاصل اینکه اشتباهی که در حوزهٔ معرفت‌شناســـی برای اندیشـــمندان غربی رخ داده و به‌تبع آن روان‌شناسان شناختی از جمله جورج کلی نیز با آن مواجه شده‌اند، آن است که یک عنصر و مؤلفهٔ روان‌شناختی را در بحث معرفت‌شناســـی دخالت داده‌اند. چنانچه نیگل بر این نکتهٔ معرفت‌شناختی تأکید کرده که ادراکات آدمیان به طبیعت و سرشت آن‌ها نیز وابسته است.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

کتابنامه

۱. **قرآن کریم**.

۲. بشیری، ابوالقاسم؛ حیدری، مجتبی. ۱۳۹۶. **روان‌شناسی شخصیت**. قم: انتشارات مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

۳. فولیکه، پل. ۱۳۶۶. **فلسفهٔ عمومی یا ما بعدالطبیعة**. ترجمهٔ یحیی مهدوی. تهران: دانشگاه تهران.

۴. پروین، لارنس؛ جان، اولیور. ۱۳۸۶. **شخصیت: نظریه و پژوهش**. ترجمهٔ محمدجعفر جوادی و پروین کدیور. ویرایش هشتم. چاپ دوم. تهران: انتشارات آییژ.

۵. پورافکاری، نصرت الله. ۱۳۸۶. **فرهنگ جامع روان‌شناسی و روان‌پزشکی**. تهران: فرهنگ معاصر.

۶. نیگل، توماس؛ ملکیان، مصطفی. ۱۳۷۵. «نگریستن از ناکجا به هرکجا». **حوزه و دانشگاه**. شمارهٔ ۷، صص ۶۵-۶۲.

۷. حسین زاده، محمد. ۱۳۸۵. **پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر**. چاپ دوم، قم: انتشارات مؤسسهٔ آموزشی پژوهشی امام خمینی.

۸. راس، آلن. ۱۹۹۲. **روان‌شناسی شخصیت(نظریه‌ها و فرآیندها)**. ترجمهٔ سیاوش جمالفر. چاپ اول. تهران: بعثت.

۹. رندی جی، لارنس؛ دیوید ام، باس. ۱۳۹۵. **روان‌شناسی شخصیت**. ترجمهٔ بهمن نجاریان و دیگران. ویراست چهارم. تهران: انتشارات رشد.

۱۰. عارفی، عباس. ۱۳۸۸. **مطابقت صور ذهنی با خارج**؛ پژوهشی دربارهٔ رئالیسم معرفت شناختی و ارزش شناخت. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.

۱۱. گلدشتاین، بروس ای. ۱۹۹۹. احساس و ادراک. ترجمهٔ همایون مهین. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.

۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۸۹. **آموزش فلسفه**. جلد ۱، قم: مؤسسهٔ آموزشی پژوهشی امام خمینی.

۱۳. مصطفوی، حسن. ۱۳۶۸. **التحقیق فی کلمات القران الکریم**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۴. مینار، لئون. ۱۳۷۰. **شناسایی و هستی**. ترجمهٔ علی مراد داودی. چاپ سوم. تهران: انتشارت دهخدا.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

۱۵.نارویی، رحیم و دیگران. **مبانی روان‌شناسی اسلامی**. در حال آماده‌سازی برای چاپ.
۱۶. نلسون، جیمز ملوین. ۱۳۹۵. **روان‌شناسی، دین و معنویت**. ترجمهٔ مسعود آذربایجانی و امیر قربانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
17. Allport, G. W. 1937. **Personality: A psychological interpretation**. New York: Holt, Rinehart
18. Bastone, L., & Wood, H. A. 1997. "Individual Differences in the Ability To Decode Emotional Facial Expression". **Psychology: A Journal of Human Behavior**. Vol. 34, No. 334. PP. 32-36.
19. Gergen, K. J. 1992. **Toward a postmodern psychology In** S. Kavale (Ed). Psychology and postmodernism (pp 17 -31). London Sage.
20. Goldstein, E. B. & Brockmole, J. 2016. **Sensation and perception**. Cengage Learning.
21. Guthrie, W, k. C. 1988. **The Sophists, Cambridge: Cambridge University press**. 262 - 268. Protagotas Says: What a Man to Be True Is True For Him, So Also What He Be Lives to Be Good Is Good for Him, So Long As He Relives It. Ibid, P 268.
22. Hall, Smit, K. and Chin,R. 2008. Cognetiv and personality factors h in relation ti timely completion of a callege degree. **Callege Student Journal** .42, PP.1087- 1098.
23. Jones, Catherine .1985. **Patterns of Social Policy**. Taylor& Francis. ISBN.
24. Langdridge, D. 2007. **Phenomenological psychology**: **Theory, Research and Method**. Pearson Education.
25. Larsen, R. J., Buss, D. M., Wismeijer, A., Song, J., & Van den Berg, S. 2005. **Personality Psychology**: Domains of Knowledge About Human Nature.
26. Messick, S. 1994. "The Matter of Style: Manifestations of Personality in Cognition, Learning, and Teaching". **Educational Psychologist**. Vol. 29. No. 3. PP. 136-121.
27. Pervine, L. A. & John, O. P. 1999. **Handbook of Personality: Theory And**

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]
[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

Research (2nd Ed., Pp. 689 - 704). New York: Guilford Press.

28. Vrij, A., Van Der Steen, J., & Koppelaar, L. 1995. "The effects of street noise and field independency on police officers' shooting behavior". **Journal of Applied Social Psychology**. Vol. *25*. No. 19. PP. 1714-1725.

29. Weller, H. G., Repman, J., Lan, W., & Rooze, G. 1995. **Improving the Effectiveness of Leaming Through.....Computers in Human Behavior**, Ii, 451-461.

30. Witkin, H. A., Moore, C. A., Oltman, P. K., Goodenough, D. R., Friedman, F., Owen, D. R., & Raskin, E. 1977. "Role of the Field-Dependent and Field-Independent Cognitive Styles in Academic Evolution: A Longitudinal Study". **Journal of educational psychology**. Vol. 69. No. 3. PP. 197-211.

[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]

[DOR: 20.1001.1.2476745.1400.7.4.4.1]
[Downloaded from frh.sccsr.ac.ir on 2026-11-18]